

نگاه

بزرگترین موانع تغییرات فرهنگی



«هنستی‌ها» تقلبش می‌ایستند ستنی‌ها و ستن‌ها، مهم‌ترین عامل در مورد فرهنگ‌های فرهنگی هستند البته منظور از ستن‌ها، ستن‌های منحنی هستند و گزینش‌ها جز فرهنگ به‌شمار می‌آیند.

بیش از ۲۰ سال است که نوشتام «فرهنگ باید حکم فرما داشته باشد» چیزهایی که در آن کهنه شده و بعد نخور هستند را باید دور ریخت و چیزهای بعدی را جایگزین آنها کرد. به همین دلیل است که فرهنگ‌ها زنده‌اند به این معنی که ما می‌توانیم با تغییر در فرهنگ (bombardment) فرهنگ را تغییر می‌دهیم. توری ایچون این است: «تغییر متفاوت عناصر فرهنگی، یعنی زمانی که فرهنگ تغییر می‌کند، همه عناصر فرهنگی، به یکسان تغییر نمی‌کنند. بعضی زودتر تسلییم می‌شوند و بعضی دیرتر بعضی بیشتر تغییر می‌کنند و بعضی کمتر، چرخ خیاطی، دوچرخه، تلویزیون، سشوار، چین کتیب و هر چیزی که وارد کشور ما شد، تغییر فرهنگی متناسب با خود را به وجود آورد. امروزه هم که بیش از هر زمان دیگر زمین‌های فرهنگی ادامه دارد. این یک سوی ماجراست اما سوی دیگرش این است



امان الله فرابی، نماینده مجلس شورای اسلامی

که ستنی‌ها و محافظه کاران هم معزز بزرگی در مقابل تغییرات فرهنگی هستند. ما معقدیم بهترین راه برای این تغییرات، فرهنگ خودمان است.

در تشریح گونه‌های مختلف فرهنگ به سه ساخت یا سه نوع فرهنگ می‌رویم: «فرهنگ ستنی و محافظه کار»، «فرهنگ خودمختار»، «فرهنگ جامعه را بدکال» جامعه را بدکال، جامعه تندروی است و جامعه ستنی، محافظه کار و کندرو است اما جامعه خودمختار، جامعه آزاد است. اگر بخوایم نگاه‌ها می‌وضع فرهنگ جامعه خودمان بنده‌ایم، یعنی که جامعه ما جامعه‌ای ستنی و محافظه کار است. «ترس از تغییرات»، «گشت‌نگر بودن»، «تعب» به مشخصه مهم این جامع هستند، منظور این نیست که گشت‌نک، خوب نیست اما اگر کار باشد تنها بر سر میراث گذشته بشتنیم و از اندوخته‌های آنها صرف کنیم و خود هیچ تولید و پیشرفتی نداشته باشیم و برای آیندگان، هیچ بنیادیم، به هیچ‌جا راه نخواهیم یافت.

برنامه‌ریزی فرهنگی باید به دست متخصصان

امروز یا سعدی شیراز

ولیکن قلم در کف دشمن است

ناتسم کجا دیدماد در کتاب
به بالا صنوبر، به دین سو حور
فرارفت و گشت ای عجب، این تویی
تو کاین روی داری به حسن قصو
چرا نقش بسند در ایوان شاه
ششیده این سخن بخت برگشته دیو
که ای نیکبخت این نه شکل من است

که ابلیس را دید شخصی به خواب
چو خورشیدش از چهره می تافت نور
فرشته نباشد بدین نیکویی
چرا در جهانی به زشتی سمر؟
دزم روی کرده‌ست و زشت و تباها؟
بزاری برآورد بانگ و غریبو
ولیکن قلم در کف دشمن است

یک خبر یک نگاه

پارازیت؛ یک فاجعه ساده

دکتر معصومه لنگار، معاون رئیس جمهوری و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست در گفت‌وگو با اینستا گفت: سازمان حفاظت محیط زیست در مورد به‌تازگی زیمست محیطی موانع اقداماتی را برای توانمندی در بحث نظارت انجام می‌دهد و این رویکردی است که دولت با زهدم با جدیت پیگیری می‌کند. البته در دولت هشتم اقداماتی صورت گرفت که نامشروع است.

لنگار گفت: این دولت از ابتدای روی کار آمدن به این موضوع توجه داشته و به این منظور در وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات کار گروهی تشکیل شد و طی بررسی‌ها و جلساتی، یک متن مشترک با لنگار گفت: این موضوع به تشویب از اذهان عمومی تبدیل کنیم. فایده‌های زیاد اما باید موضوع پیگیری شود و دولت با زهدم نیز در این زمینه باید به طور شفاف پاسخگو باشد. با آنکه اعلام کند از

برش

پیر مرد در یانورد

کابریل کارسیمارکز

مرد، پیر در بودا، بودا خیلی سالخورده، که از دوران اشتقاق به دریاوردی، هنوز زاکت خد، آب کلاه و پیپ و پوستش را که در نمک‌های دنیا دیده شده بود، حفظ می‌کرد.

در اوقات بیکاری، در میدان بزرگ بسا پیر سربازهای بسیاری جنگ‌های شکست‌خورده، پاناسکا بازی می‌کرد و در کافه‌های ساحل دریا،



شتر



تکثیر اسب

خیلی دور خیلی نزدیک

باغچه سیبالت را چرب می‌کند

حیات دیده، به‌علاوه تاسر باغچه را دیشب یک از خدا خیر بر داشته گل‌های زرد چهار پر کاشته پس من کجا بودم خیر مگر؟

دیدم این طور نمی‌شود. خاتم ته خود کاری را می‌جوید، توی حیاط می‌رفت و می‌آمد و پشت تلقن می‌زد و با لوله جارای گل‌ها را برای کسی می‌گفت تا بعد باز برای نفر بعدی تعریف کند. لاله‌اش هم سر من فریاد می‌کشید که معلوم نیست کدام گوری بودام! خوستم با خواهش و تمنا اجازه مرخصی بگیرم که نسیم خوشی از روی گل‌ها سرگیم کرد تا به حال چندین پوچی خوشی شنیده‌ام. پوچم شد و پوچم و پوچم. چشمم چه طوری شنیدم خاتم به آن نفر از پشت تلقن گفت: «می‌دامم کار ستم، ستمش را ستم کجا بودم به‌علاوه تاسر باغچه را دیشب یک از خدا خیر بر داشته گل‌های زرد چهار پر کاشته پس من کجا بودم خیر مگر؟»

خیر سر برای ناظر سه تا تخم مرغ توی آب داشتم که خاتم خد کرد. دویدم جرات سنگه کردن که ناختم بیل دستم داد. «اصلاً باغچه نمی‌خواهیم رویش سیمان بزنیم» بازم تا زدم آمدن توی اتاق صدای تکرین تخم مرغی را شنیدم بعد صدای دیگری.

دلم ضعف می‌روم. خودم آخر یک تخم مرغ چه کسی را سیر می‌کند؟ گفتم می‌روم سنگ تاز می‌خرم. دستت توی جیب زیر درخت نارون، برامی خردم. سسوت می‌زدم که قلعه مردی جلوی رانم را گرفت. قد بلندی داشت. سسوت همسان گل‌ها را می‌داد. خوستم بگنم، بگفت: «از گل‌ها هم خوشش نیامد نه؟» خوستم بخاش را بچسبیم، پیرسم. خجالت



فرهاد حاکیمی، مدیر نشر چشمه

از رقافت‌ها

داستانی واقعی از جنگ جهانی اول به رفتش می‌ارزید



سربازی که در جنگ جهانی اول می‌جنگید، زمانی که شاهد تیر خوردن و افتادن دوست قدیمی‌اش در جنگ بود، ترس گریه‌ناگه‌اش نبود. او در سنگر، گرفتار تیربارانی بود که از بالای سرتش زوزه می‌کشید و رد می‌شد. سرباز از ستوان اجازه خواست تا از سنگر خارج شود و به منطقه مرزی میان دو سنگر (سنگر خودی و سنگر دشمن) برود تا هم‌زمن را که روی زمین افتاده برگرداند.

سنتوان گفت: «می‌توانی بروی؛ اما گمان نمی‌کنم به رفتش نیاززد. دوستت احتمالاً مرده است و تو هم با بیرون رفتن از سنگر، جان خود را به خطر می‌اندازی.»

توصیه سنتوان تأثیری نداشت و سرباز از سنگر بیرون رفت. او به‌طور معجزه‌آسایی توانست خود را به دوستش برساند. او دوستش را بلند کرد و روی شاه‌هایش قرار داد و به سنگر گروهان بازگشت. زمانی که او به سنگر رسید، دوستش از شاه‌هایش پایین گذاشت و خود نیز نشست. او تیر خورده بود. افسر، نگاه‌ها به هردوی آنها انداخت و بسا مهربانی به سرباز زخمی گفت: «گفته بودم که به رفتش نمی‌ارزد.